

نام خداوند چیست؟

آر. سی. اسپرول

موسی این ملاقات زودگذر رو با آن قدوس داره، و هر چی نزدیک تر میشه، بیشتر می ترسه. وقتی صدای خدا رو می شنوه، و صدای خدا او رو به مأموریت می فرسته، میگه "یک لحظه صبر کن. من کی ام که به این مأموریت برم؟" پس خدا گفت: "البته با تو خواهم بود" (خروج ۳: ۱۲). او واقعاً به سؤال موسی جواب نمیده که موسی کیه. او فقط میگه: "نگران نباش که کی هستی، چون من با تو خواهم بود."

"و علامتی که من تو را فرستاده‌ام، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد." سپس موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و از من بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟» (خروج ۳: ۱۲-۱۳) حالا به اصل مطلب می‌رسیم. موسی دیگه نمی‌پرسه: "من کیستم؟" در این لحظه موسی چی می‌پرسه؟، اینکه "تو کیستی؟ اسم تو چیه؟"

در روزهای اول خدمات لیگونیر، یک نفر اومد و از من پرسید: "می‌خواهی چی کار کنی؟ مأموریت تو چیه؟ هدف این خدمتی که تشکیل دادی چیه؟" گفتم: "این یک خدمت تعلیمی هست تا به مسیحیان کمک کنه که در کلام خدا استوار بشن و الی آخر." و او گفت: "خُب، می‌خواهی به مردم چه تعلیمی بدی که مردم این کشور نمی‌دونند؟" من گفتم: "این راحتیه. اینکه خدا کیه." گفتم "رومیان ۱: ۱۸-۲۵ این طور میگه که همه در دنیا می‌دونند که خدا هست، چون خدا به وضوح خودش رو به همه‌ی اونها در خلقت آشکار کرده و مردم بهانه‌ای ندارند، چون مکاشفهی عام او در ذهنشون نفوذ کرده. اونها می‌دونند که خدا وجود داره. اونها از خدا متنفرنند." ادامه دادم "عمدتاً، دلیلش اینه که می‌دونند خدا هست، اما نمی‌دونند او کیه." اون مرد گفت: "خوبه، اما به نظرت مهم‌ترین چیزی که مسیحیان باید در این زمان و عصر بدونند، چیه؟" من گفتم: "این راحتیه." او گفت: "چی؟" گفتم: "مسیحیان باید بفهمند که خدا کیه."

به نظرم، بزرگ‌ترین ضعف کلیسا در زمان ما، عدم شفافیت واقعی درباره‌ی شخصیت خداست، حتی در کلیساهامون. من یکبار با خانمی صحبت کردم که دکترای روانشناسی داشت و عضو کلیسایی در وست کوست بود. اون خیلی عصبانی بود و به سراغ من اومد. من گفتم: "موضوع چیه؟" او گفت: "می‌دونی، احساس می‌کنم، من هر یکشنبه که به کلیسا میرم احساس می‌کنم خادم ما هر کاری که می‌تونه انجام میده تا شخصیت خدا رو از ما پنهان کنه. چون می‌دونه اگه واقعاً کتاب مقدس رو باز کنه و شخصیت

خدا رو به شکلی که در کتاب مقدس نشون داده شده، اعلام کنه، میترسه که مردم کلیسا رو ترک کنند، چون در حضور آن قدوس راحت نیستند. "موسی اولین نفری نبود که روی خودش رو در حضور خدا پنهان کرد. این در باغ عدن شروع شد که آدم و حوا به پشت درختها فرار کردند و خودشون رو به خاطر شرم پنهان کردند.

پس موسی این سؤال رو پرسید: "تو کیستی؟ اسمت چیه؟ اگه اسمی داری." او خودش رو آشکار کرده بود، "من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب." (خروج ۳: ۶) موسی این را می‌دونست ولی می‌خواست بدوننه که اسم خدا چیست؟

در سال ۱۹۶۳، در تلویزیون ملی، دیوید فراست با مدلین موری اُهیر، مبارز معروفی که منکر خدا بود، مصاحبه کرد. در این مصاحبه، دیوید فراست با مدلین موری درباره‌ی وجود خدا بحث می‌کرد. اون زن عصبانی‌تر و کلافه‌تر میشد، بعد دیوید فراست تصمیم گرفت به روش کلاسیک آمریکایی، با رأی‌گیری به مباحثه خاتمه بده. پس اون رو بین تماشاچیان استودیو گذاشت. او گفت: "شما چند نفرید؛ حدوداً ۳۰ نفر اونجا بودند؛ چند نفر از شما به نوعی خدا، نوعی قدرت برتر، چیزی بزرگتر از خودتون باور دارید؟" همه دستشون رو بلند کردند. اُهیر گفت: "خُب، از این جمعیت بیسواد چه انتظاری دارید؟ این افراد از لحاظ عقلانی نوزاد هستند. هنوز توسط فرهنگ و این اسطوره‌ی خدا شستشوی مغزی میشن." او به این سخنرانی طولانی ادامه داد و به همه‌ی تماشاچیان در استودیو توهین کرد.

انتظار نداشتیم چنین کاری بکنه. فکر کردم به طرف تماشاچی‌ها رو میکنه و میگه: "بذارید این رو از شما بپرسم. شما به نوعی قدرت برتر باور دارید. به چیزی بزرگتر از خودتون باور دارید. اجازه بدید این رو از شما بپرسم، چند نفر به یهوه، خدای کتاب مقدس باور دارید؟ خدایی که فرمان میده غیر از او خدای دیگری نداشته باشید. خدایی که مردان، زنان و کودکان رو تا ابد به جهنم می‌فرسته و مردم رو به خاطر اینکه به این عیسای اسطوره‌ای ایمان ندارند، محکوم می‌کنه." نمی‌دونم چطور این رأی‌گیری تغییر می‌کرد، وقتی یک‌دفعه این سؤال با وضوح بیشتر مطرح می‌شد. اما این تقریباً یک سنت در فرهنگ ما، در ملت ماست که خدا رو به عنوان قدرت برتر توصیف کنیم، چیزی بزرگتر از خودمون. اما این قدرت برتر چیه؟ نیرویی که با شماست؟ این قدرت برتر چیه؟ جاذبه؟ رعد و برق؟ زمین لرزه؟ یک چیز درباره‌ی این قدرت نامشخص، مبهم، بی نام و بدون شخصیت اینه که اول از همه، غیرشخصی هست، و دوماً، و مهم‌تر از همه، غیراخلاقی هست. می‌بینید، پرستش قدرت برتر، یک چیز خوب و یک چیز بد داره؛ یک نیروی بی نام، بی چهره. مانند جاذبه یا غبار کیهانی یا رعد و یا برق. این بخش خوبش برای گناهکاره. نیرویی که غیرشخصی و غیراخلاقیه، از هیچکس توقع اخلاقی نداره. جاذبه، رفتار کسی رو داوری نمی‌کنه، مگر اینکه از پنجره‌ی طبقه‌ی ششم بیرون بپرند. اما حتی در

این شرایط هم هیچ محکومیت شخصی برگرفته از جاذبه وجود نداره. وجدان هیچ کس با جاذبه آزرده نمیشه. اگه قدرت برتر، غیرشخصی و غیراخلاقیه، این به شما مجوزی میده که بدون مجازات هر طور که می‌خواید رفتار کنید. اما بخش بد اون چیه؟ بخش بد اینه که اونجا کسی خونه نیست. یعنی این نیرو به این معناست که در جهان، خدای شخصی وجود نداره. نجات دهنده‌ی شخصی وجود نداره. این چه نوع رابطه رابطه‌ی نجات‌بخشی می‌تونید با رعد داشته باشید؟ رعد صدا ایجاد می‌کنه. رعد در آسمان صدای زیادی ایجاد می‌کنه، اما محتوای اون بی صداست. زبان بسته هست. مکاشفه‌ای نداره. امیدی نمیده. جاذبه و طوفان، هرگز نتونسته‌اند که گناهان کسی رو ببخشه.

اولین چیزی که اینجا در پاسخ خدا به موسی می‌بینیم، در تضاد با این قدرت‌های خارجی است. او نگفت: "همینه که هست" که به نظر می‌رسه این اسم خدای این ایام ما هست. او گفت: "هستم آنکه هستم." (خروج ۳: ۱۴) این نام با نام شخصی خدا یعنی یهوه مرتبط است. پس اولین چیزی که خداوند در آن نام درباره خود آشکار می‌کند این است که او شخصی است. او می‌تواند ببیند؛ او می‌تواند بشنود؛ او می‌تواند بداند؛ او می‌تواند صحبت کند. او می‌تواند با موجوداتی که به شباهت خود ساخته، ارتباط برقرار کند. او خدایی است که قوم خود را از سرزمین مصر بیرون آورد. او خدایی است با نام و تاریخ.

من سال‌ها پیش، یک دوره‌ی الهیات رو در کالج تدریس کردم، و ما اسامی خدا رو مطالعه می‌کردیم. من سعی می‌کردم ارزش اسامی خدا و چیزی رو که درباره‌ی شخصیت خدا آشکار می‌کنند، به کلاس نشون بدم. اول کلاس، دختری که اسمش رو مری می‌دارم، وارد کلاس شد. او با رفتار عجیب و غریبی وارد شد. او اینطور وارد شد. هر کسی می‌تونست انگشتر الماس درخشان رو در دست چپش ببینه و من گفتم: "مری، یک لحظه صبر کن. آیا من انگشتر الماس در انگشتت می‌بینم؟" او گفت: "بله." گفتم: "آیا نامزد کردی؟" و او گفت: "بله." گفتم: "با کی نامزد کردی؟" و او به مردی در ردیف عقب اشاره کرد. او گفت: "با جان." گفتم: "خب، تبریک میگم. میشه ازت یک سؤال بپرسم؟" او گفت: "چه سؤالی؟" گفتم: "وقتی میگی می‌خوای باهاش ازدواج کنی، فرض می‌کنم که اون رو دوست داری، آیا این فرضیه درسته؟" گفت: "بله."

گفتم: "به من بگو چرا دوستش داری؟" گفت: "چون خیلی خوش تیپه." گفتم: "خب، بله، خیلی ظاهر خوبی داره، اما به بیل که اون عقب نشسته، نگاه کن. اون امسال، ملکه رو همراهی می‌کرد. فکر نمیکنی اون ظاهر خوبی داره؟" "آه، بله. بیل خیلی خوش تیپه." گفتم: "خب، پس غیر از خوش تیپی، باید یک چیز دیگه در جان باشه." او گفت: "خب، اون ورزشکاره." گفتم: "بله، هست. خوبه. اما بیل کاپیتان تیم بسکتباله. او هم ورزشکاره. پس چرا به جای جان، عاشق بیل نیستی؟" او دیگه داشت کلافه میشد. گفت: "جان خیلی باهوشه." گفتم: "همینطوره. او دانشجوی خیلی خوبیه. البته که بیل، احتمالاً شاگرد اول کلاس میشه. پس

مری، تو متوجه نمیشی. باید یک چیز دیگه در جان باشه که او رو در نظر تو و ارزیابی تو، متفاوت از بیل می‌کنه. چیز منحصر به فردی در اوست که باعث میشه این علاقه‌ی زیاد رو داشته باشی. حالا بیا وقت رو تلف نکنیم و بریم سر اصل مطلب؛ بیا ادامه بدیم. چه چیزی در اوست که باعث میشه او رو خیلی دوست داشته باشی؟"

واقعاً کلافه شد و گفت: "من اون رو دوست دارم چون، دوستش دارم چون؛ دوستش دارم چون او جانم." و من گفتم: "آره." می‌بینی، وقتی می‌خواهی به ماهیت واضح هویت او و ارزش او از لحاظ رابطه و تاریخچه‌ی شخصی تو با او برگردی، همه‌ی اینها به اسم او برمی‌گرده.

من رو به کلاس کردم و این طور توضیح داد، "برای همین وقتی به خدا نگاه می‌کنیم، می‌دونیم اسمش شگفت‌انگیزه. چون خدا در این اسم، چیزهای متعددی رو درباره‌ی برتری وجودش و کمالات شخصیتش آشکار می‌کنه. به همین دلیل، وقتی به مقدسین دوران قدیم می‌گفتید: "هر چیزی رو که درباره‌ی خدا می‌دونید، به ما بگید،" اونها نهایتاً می‌گفتند: "یهوه". این گزیده از مجموعه دروس [موسی و بوتهی مشتعل](#)، نوشته‌ی آر. سی. اسپرول گرفته شده است.

دکتر آر. سی. اسپرول، بنیانگذار خدمات لیگونیر، اولین کشیش جهت موعظه و تعلیم در کلیسای سنت اندرو در سنفورد ایالت فلوریدا و اولین رئیس دانشگاه الهیات ریفورمیشن بایبل کالج بود. ایشان نویسنده‌ی بیش از یک‌صد جلد کتاب، از جمله قدوسیت خدا بوده است.

این مقاله در وبسایت [لیگونیر](#) منتشر شده است.